

یک مجاهد مردمی بود

گفت‌وگو با رئیس دفتر رئیس جمهور در دولت سیزدهم

غلامحسین اسماعیلی متولد ۱۳۴۴ سیاستمدار و حقوقدان ایرانی است که از سال ۱۴۰۰ در دولت سیزدهم به‌عنوان رئیس دفتر رئیس جمهور ایران فعالیت می‌کند و دانش‌آموخته دکترای حقوق خصوصی از دانشگاه تربیت مدرس است. او از سال ۱۳۸۸ تا اردیبهشت ۱۳۹۳، ریاست سازمان زندان‌ها و اقدامات تأمینی و تربیتی کشور را و از سال ۱۳۹۸ تا ۱۴۰۰ سمت سخنگوی قوه قضائیه را برعهده داشت. همچنین اسماعیلی قبل از ریاست بر سازمان زندان‌های ایران، دادستان عمومی و انقلاب شهر مشهد بود.

• برای شروع از آخرین سفر بگویید، شما همراه شهید آیت‌الله رئیسی بودید و یکی از سرنشینان بالگردی بودید که بعد از افتتاح سد قیزقلعه‌سی به سمت مس سونگون حرکت کرد. اگر ممکن است روایتان از لحظه سوار شدن به بالگرد و ادامه جریان را بگویید.

من توفیق داشتم که در عموم سفرهای رئیس جمهور، به‌ویژه سفرهای استانی، در خدمت‌شان باشم. اجازه بدهید سفر بالگردی را از کمی زودتر از حادثه بازگو کنم.

• بله بفرمائید.

صبح روز سی‌ام از تهران عازم تبریز شدیم. پروازمان ساعت شش صبح بود و هفت و ربع در تبریز بودیم و از آنجا در هوای بسیار خوب با بالگرد به سمت محل مأموریت‌هایی که پیش رو داشتیم عزیمت کردیم. ابتدا در مسیر بازدید از پروژه بسیار مهم مرزی و بین‌المللی و مسیر ترانزیت و حمل و نقل بین‌المللی مان در آق بند داشتیم. در آنجا هلیکوپترهای عازم این مأموریت فرود آمدند. در آق بند برنامه‌ای برای بازدید از این پروژه بسیار حساس داشتیم. برنامه تمام شد و قریب ساعت ۹ صبح حرکت دوم مسیر بالگردی ما از آق بند به منطقه خداآفرین و پائین دست سد قیزقلعه‌سی آغاز شد. هوا بسیار خوب بود و بالگردهائی که مأموریت انتقال آقای رئیس‌جمهور و همراهان را به عهده داشتند، در آن منطقه فرود آمدند.

برنامه مشترک ما و آذربایجان برای افتتاح و بهره‌برداری از این سد انجام شد. البته در کنار برنامه یک ملاقات دیپلماتیک بسیار جدی بیش از یک ساعت با رئیس‌جمهور آذربایجان و هیئت همراه‌شان داشتیم. نماز ظهر در همان جا اقامه شد. عده‌ای از مردم روستا ارتباط با

در جلو هم هلیکوپتر دیگری بود. بالای ابر که آمدیم و شاید ۳۰ ثانیه که ادامه مسیر دادیم، خلبان متوجه شد که هلیکوپتر اصلی همراه ما نیست.

• هلیکوپتری که وسط شما می‌آمد و حامل رئیس‌جمهور بود، نبود؟
بله

• یعنی زمانی که از ابر بالا آمدید، دیگر آن را ندیدید؟
بله. آمدن ابر هم خیلی عادی و معمولی بود. چیز خاصی نبود. در پروازهای هوائی گاهی که به ابر می‌رسیم، لرزش‌هایی داریم که اعلام می‌کنند کمربندها را ببندید و نگران نباشید. این لرزش‌ها عادی و طبیعی هستند. حتی لرزش خاصی هم نبود و بالای ابر رفتیم و کاملاً عادی به مسیرمان ادامه دادیم. بلافاصله هم ابر تمام شد.

• از لحظه‌ای که بالگردها به بالای ابرها رسیدند و با عدم برقراری ارتباط رادیویی با یکی از بالگردها مواجه شدید، بگوئید.

بلافاصله ابرها از آسمان رفتند و ما در موقعیتی قرار گرفتیم که زیر پای ما هیچ ابری وجود نداشت و خط‌الرأس قله‌های بعد از ابرها را زیر پایمان دیدیم و در مجاور آن هم معدن مس سونگون بود. زمانی که هلیکوپتر رئیس‌جمهور بالا نیامد خلبان ما شروع به دور زدن کرد و به سمت عقب بازگشت. از کمک خلبان پرسیدم چرا برمی‌گردیم؟ گفت: یک هلیکوپترمان نیامده و احتمال می‌دهیم فرود اضطراری کرده و نشست باشد؛ چرا که هر چه او را صدا می‌زنیم پاسخ نمی‌دهد و ارتباط رادیویی ما قطع شده است.

پرسیدم: آخرین ارتباط رادیویی شما کی بود؟ گفت: یک دقیقه و سی ثانیه قبل فرمانده اعلام کرد که بروید

وضعیت آن منطقه خواسته‌هایی داشتند و در محل نمازخانه حضور پیدا کردند و آخرین دیدار و ملاقات مردمی آقای رئیس‌جمهور با ساکنان آن منطقه انجام شد. بعد هم در یک هوای کاملاً خوب و مطلوب سوار بر بالگردها شدیم و برای ادامه برنامه‌ها عازم تبریز شدیم.

• تقریباً ساعت چند به سوی تبریز حرکت کردید؟
حرکت‌مان از سد قیزقلعه‌سی بعد از نماز ظهر بود که کمی طول کشید چرا که یک صحبت و ملاقات کوتاه با مردم آن منطقه داشتند. حدود ساعت ۱ بعد از ظهر پرواز از پائین دست سد به سمت تبریز انجام شد. هوا صاف، کاملاً شفاف و روشن بود و هیچ پدیده جوی خاصی نداشتیم. حدود ۳۵ دقیقه بعد از پرواز به سمت تبریز در منطقه مجاور معدن مس سونگون ناگهان انگار یک لکه ابر مانند سفره‌ای در بیابان گسترانده شد.

• یعنی خبری از مه نبود و مه‌ای وجود نداشت؟
خیر. حداقل در مسیر بالگردی نبود و شاید در پائین دست و گودی دره مه وجود داشت. هوا باز و شفاف بود و خیلی به مه پایین دست توجه نکردیم و تنها در یک منطقه بسیار محدود، لکه ابری روی این دره قرار داشت. همان‌طور که گفتیم مثل سفره‌ای بود که در بیابان بگسترانند، منتهی از نظر ارتفاع پروازی به‌گونه‌ای بود که ارتفاع پرواز مواجه با این ابرها و قدری هم پائین‌تر از ابرها بود و ابرها کمی بالاتر از ابرها بودند.

در آنجا شهید کاپیتان مصطفوی که خلبان بالگرد حامل رئیس‌جمهور و فرمانده مجموعه هلیکوپتری همراه ما بود، بنا بر آنچه که بعداً خلبان بالگرد ما به ما اعلام کرد، به‌عنوان فرمانده میدان، اعلام می‌کند که ارتفاع بگیرید و بالای ابرها بروید و از آنجا ادامه مسیر بدهید. هلیکوپترها بالای ابرها آمدند. ما هلیکوپتر شماره ۳ بودیم. وسط، هلیکوپتر حامل آقای رئیس‌جمهور و

رفاقت سی ساله



دوره رفاقت من با آقای رئیسی یک دوره سی ساله است. من پانزده سال از این سی سال را در مشهد بودم و ایشان در تهران بودند، اما ارتباطات و همکاری وجود داشت و عنایتی به حقیر داشتند و پانزده سال نیز در تهران بودم. در این پانزده سال ارتباطاتمان نزدیک‌تر و روزانه و مستمر بود. در هفت سال اخیر شبانه‌روز در خدمتشان بودم. در دوره ریاست ایشان بر قوه قضائیه و بعد هم در دفتر رئیس‌جمهور در کنار ایشان کار می‌کردم. این مدت را شبانه‌روز با هم زندگی کردیم. شاید در طول شبانه‌روز حداکثر پنج ساعت از ایشان جدا بودم و ۱۸، ۱۹ ساعت را در جوار او بودم. توفیق داشتم که هم با ایشان زندگی کنم و از ایشان درس بیاموزم و هم بر اساس الگوهای رفتاری‌ای که مد نظرشان بود، به مردم و جامعه خدمت کنم.



رئیس عزیز

ویژه‌نامه چهلمین روز عروج شهدای خدمت